



«سلمان خوشرو» نقاش جوان پس از سه نمایشگاه عکس، بهمن‌ماه ۹۲ نخستین نمایشگاه نقاشی‌هایش را در گالری طراحان آزادارپه کرد. این نقاش ۳۰ساله،

آزاده جعفریان

و در ادامه تحصیلات خود را در رشته هنر دیجیتال در کالج استرالیا سپری کرد و به تهران بازگشت؛ چون سرزمین مادری را الهام‌بخش فضای هنری آثارش یافته است. خوشرو در این نمایشگاه ۱۰ پرتره را با تکنیک خاص کاردک و رنگ‌گذاری‌های برجسته به تماشا گذاشته که روایتی جامعه‌شناختی و چپسدا با رویکرد هویتی از یک نسل است؛ هرچند خودش می‌گوید این آثار را از ۱۵۰ فیگوری که در چهارسال اخیر خلق کرده، برگزیده و پس از پایان این دوره کاری‌اش متوجه شده ناخودآگاه انگشت اشاره‌اش به یک نسل بوده است.

❖ **وقتی آثار شما را در گالری طراحان آزاد دیدم، بسیار شگفت‌زده شدم از اینکه هنرمندی جوان چنین شجاع و بی‌پروا در رنگ‌گذاری، طراحی‌های خوبی ارائه کرده، نقاشی از کجا وارد زندگی‌تان شد؟**

تا جایی که یادم می‌آید از کودکی دایما درگیر کار هنری بودهام. طراحی همیشه از مهم‌ترین سرگرمی‌های من بوده و چندین سبابقه طراحی را در مدرسه برنده شدهام. سال‌های ابتدایی را در شهر نیویورک گذراندم و علاقه زیادی به داستان‌های تصویری پیدا کردم. شخصیت‌هایی چون اسپایدرمن و ولورین را دایما در دفترم می‌کشیدم و مخصوصا از تاکید روی آناتومی و ساختارهای مکانیکی بدن لذت می‌بردم. البته در کودکی ضعف بسیاری در مکالمه و معاشرت اجتماعی داشتم و این شاید سبب شد تا بیشتر به بیان تصویری روی بیاورم. تا آنجایی که متوجه شدم ساختار ذهنی بسیار تصویری دارم و بیشتر مواقع به‌جای اینکه با کلمه فکر کنم، با اشکال، تصویر، تناسبات و چیزهایی شبیه دیاکرام فکر می‌کنم. تحصیلات دانشگاهی‌ام را در دیجیتال آرت در استرالیا گذراندم و محصولش چند پروژه انیمیشن و مالیتی‌مدیا بود. در ایران هم در چند پروژه انیمیشن DT شرکت کردم ولی محیط کار و کیفیت هنری آن باب مبلم نبود. علاوه بر کار با کمپیوتر در دانشگاه درس‌های اختیاری چون مجسمه‌سازی و طراحی از فیگور گذراندم. در ایران هم مدتی مجسمه‌سازی می‌کردم و با مواد مختلف صورت و فیگور می‌ساختم.

❖ **ظاهرا شما مدتی را هم به عکاسی گذرانید؟**

بله، زمانی که دوربین دیجیتال تازه رایج شده بود با یک دوربین تجربیات جدیدی را شروع کردم. در آغاز به‌دنبال این بودم که خودم را در ترکیب‌بندی و ترکیب رنگ تمرین بدهم. ولی کم‌کم این کار تبدیل شد به سه نمایشگاه عکاسی که در تهران برگزار کردم. طولی نکشید که بی‌پدم برای یک عکاس جوان کسب درآمد بسیار مشکل است. در همین گیرودار درگیر یک پروژه معماری شدم و در طول چندسال تعدادی ساختمان را طراحی کردم. این کار درآمدش مناسب بود ولی باز نگاه‌های هنری من را ارضانی نمی‌کرد.

❖ **نقاشی از کجا آمد؟**

در طول این سال‌ها متوجه شدم که یکی از بزرگ‌ترین لذت‌هایم یاد گرفتن یک چیز جدید است و اکثر فنونی که یاد گرفتم‌هام حاصل کلتج‌های شخصی خودم است؛ البته نقاشی را از چهار سال پیش بدون استاد شروع کردم. بعد از اینکه سال‌ها کارهای مختلف را تجربه کردم به نقاشی رسیدم. نقاشی خیلی با شخصیت و طرز زندگی من سازگار است. آدمی هستم که از تنهایی لذت می‌برم و ساعت‌ها جلوی بوم می‌ایستم و بر کار تمرکز می‌کنم. نقاشی سخت‌ترین کاری است که انجام داده‌ام، حتی از آهنگری هم سخت‌تر است.

❖ **چرا از عکاسی فاصله گرفته و به وادی نقاشی آمدید؟**

روی آوردن به نقاشی لزوماً اراده شخصی نیست.نبود. شرایط و اتفاقات دست‌به‌دست هم داد تا من وارد این وادی شوم. اول عکاسی من خیلانی بود و از اشیا و فضا عکس می‌گرفتم و بعد از فضایی داخلی عکاسی کردم و بیشتر و بیشتر از ادهرام عکس گرفتم. در این زمان شروع کردم به گس‌ت‌زدن در برنامه گوگل آرت. هدف این بود که از این منبع تصویری با ارزش تغذیه کنم و در فضای برنامه عکس بگیرم از صحنه‌هایی که پیدا می‌کردم. با اینترنت کند سب‌ترانجام بعد از شش‌ماه تمام کرد زمین را گشت زدم و کلی تصویر برداشتم. این تصاویر که اکثر از مناطق زراعی هستند بسیار شبیه نقاشی بودند یا اینکه من آنهایی که شبیه به نقاشی بودند را انتخاب می‌کردم. ایده‌ای به سرم زد که اینها را روی بوم به نقاشی در بیاورم، با اینکه تا به حال با رنگ نقاشی نکرده بودم. رنگ بوم را تهیه کردم و کار را شروع کردم، ولی وسط کار متوجه ایراد اساسی شدم. قسمت زیادی از زیبایی این تصویر به واقعی بودنش بود و با نقاشی از بین می‌رفت. من نمی‌دانستم که این کار چقدر سخت است و مهارت لازم دارد. این پروژه شکست خورد، اما سبب شد که با رنگ‌و‌قلقمو آشنا شوم و بافاصله شروع کردم به کشیدن چند پرتره از خودم و این جا بود که برای اولین‌بار با په این دنیا گذناشتم. البته نقاشی همیشه در دل من کیفیت ویژه‌ای داشت، ولی توهمی از دشواری این کار نداشتم و فکر نمی‌کردم؛ از پس آن بر بیایم. تا اینکه بالاخره در ۱۶سالگی به آن روی آوردم.

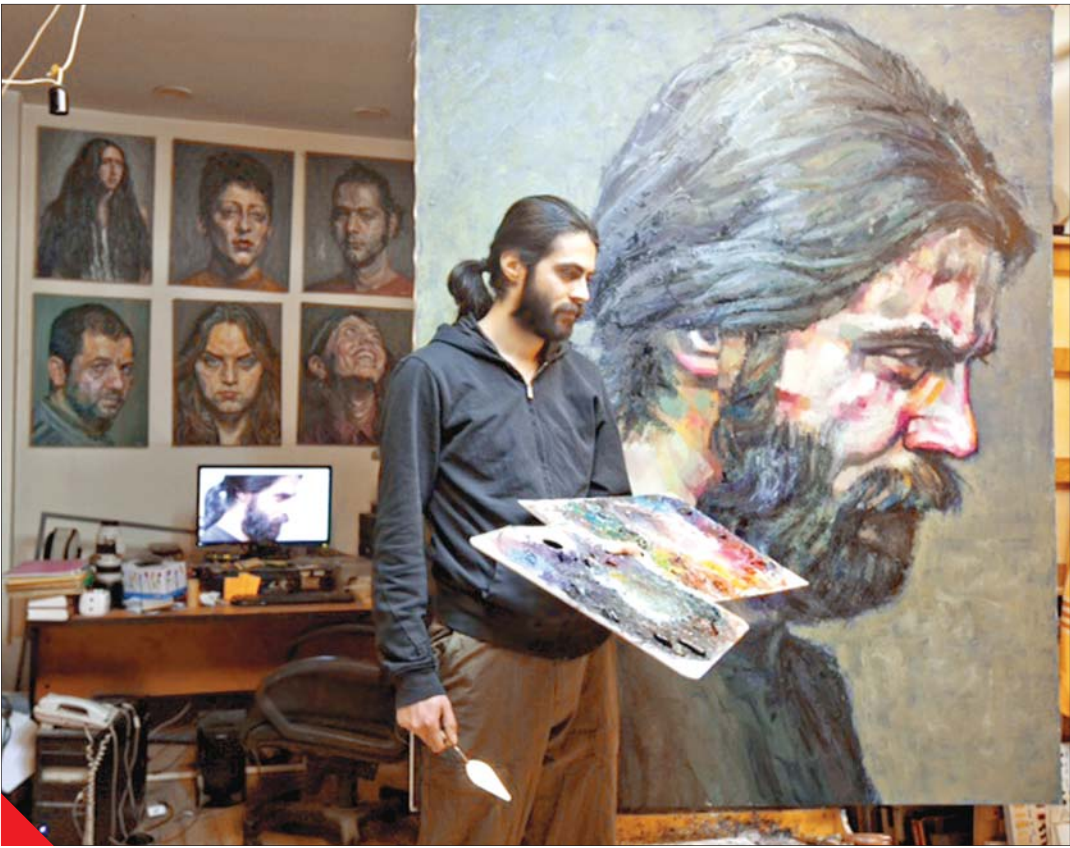
❖ **شما تحصیلاتتان را در استرالیا گذرانید. فارغ‌التحصیل‌شدن در خارج از ایران چه تأثیری در بینش هنری‌تان داشت؟**

من در دانشگاه ملی استرالیا در شهر کالجبرا تحصیل کردم. کالجبرا شهری بسیار خلوت است و بیشتر شبیه پارک بزرگی است که در آن ساختمان هم وجود دارد. زندگی در تهران، نیویورک و کالجبرا تجربه بسیار متفاوتی است. زمانی که تحصیل می‌کردم، رشته دیجیتال آرت بسیار جدید بود و هنوز نحوه تدریس آن مشخص نبود. در زمان انتخاب رشته، من بین مهندسی و هنر مردد بودم. در مدرسه ریاضی، هندسه و فیزیکم بسیار قوی بود، ولی برای هنر جایگاه خاصی قابل بودم. در نهایت هنر دیجیتال را انتخاب کردم چون به نظر متوسط خوبی از این درس‌ها بود و آینده اقتصادی‌اش از هنر روشن‌تر بود. البته این زمانی بود که فیلم‌های انیمیشن DT تازه ساخته شده بودند و فیلم توی استوری درآمده بود و به رشته دیجیتال آرت جذابیت بیشتری می‌داد. در مجموع با نمرات بالا بعد از سه سال در ۲۰۰۴ لیسانس گرفتم و با دنیایی تصویر کامپیوتری انس فراوانی پیدا کردم. گالری ملی استرالیا هم یکی از مکان‌های مورد علاقه‌ام بود. در آنجا با کارهای نقاشان بزرگ معاصر آشنا شدم و در فضای موزه مجذوب تابلوها شدم. دیدن کارهای هنرمندانی چون لوسین فرود و مونه تأثیر بسیاری روی من گذشت. با اینکه با زبان هیچ مشکلی نداشتم ولی در استرالیا همیشه احساس بیگانگی می‌کردم و اصلا میلی به ماندن نداشتم. با این حال استرالیا بنظر من یک عرفان خیلی خاصی دارد، در آراشی و سکوت آنجا من شاید مهلت پیدا کردم که به درون خودم نگاه عمیق‌تری بیندازم.

❖ **در گالری طراحان آزاد ما شاهد تعدادی فیگور از اشخاص گاه شناخته‌شده هستیم. چرا آثار فیگوراتیو و دقیقاً صورت فیگورها را بریز کردید؟**

سلمان خوشرو در گفت‌وگو با «شرق»:

نقاشی از آهنگری هم سخت‌تر است



عکس: شرق

چهره افراد بسیار ما تحت تأثیر قرار می‌دهد. وقتی یک چهره می‌بینیم، اطلاعات خیلی زیادی از آن می‌گیریم. اکثر اوقات هم متوجه آن نیستیم، خیلی از این عکس‌العمل‌ها هم ناخوسته هستند. مثلاً اگر چهره ناراحتی ببینیم، ناراحت می‌شویم، یعنی در شیمی بدن ما هم تأثیر می‌گذارد. ما در چهره ریزترین جزئیات را می‌بینیم که بسیار اهمیت دارند. مثلاً فاصله بین امید و ناامیدی شاید نیم‌میلی‌متر باشد. به‌همین دلیل کشیدن پرتره خیلی کار سختی است. مخصوصاً زنده کردن چشمت‌ها فوق‌العاده ظریف است ولی وقتی این کار با موفقیت انجام شود می‌تواند قدرت زیادی داشته باشد.

❖ **یک گروه سنی خاصی در مجموعه به نمایش درآمده از آثار شما به چشم می‌خورد. چرا این نسل را برای نقاشی انتخاب کردید؟**

من با این فکر کارم را شروع نکردم. هدف من کشیدن نسل نیست. در ابتدای کار من به کشیدن آدم‌های نزدیک به خودم شروع کردم، ولی وقتی این مجموعه رشد پیدا کرد، می‌شد خوانش‌های نسلی هم از آن انجام داد. آدم‌هایی که می‌دش را می‌شناسم، بعضی‌ها را عمیق‌تر بعضی‌ها را کمتر. ولی این شناخت برای من خیلی مهم است، چون انرژی زیادی به کار می‌دهد. وقتی ساعت‌ها جلوی بوم می‌ایستم فضای عمیقی برای کنکاش درباره آن چهره فراهم می‌شود. این آدم‌ها محدوده سنی‌شان زیاد با من فرقی ندارد و اکثر ارفیق‌هایی هستند که علائق و دردهای مشترکی داریم. حتی خیلی‌وقت‌ها شاید دردهای مشترک و شخصی خودم را در چهره این آدم‌ها جای دهم. البته ناگفته نماند، این نسل هم شرایط خاصی داشته است و خود جای نمل زیادی دارد.

❖ **گويا عنوان تابلوها، نام شخصیت‌های اصلی است؛ برای انتخاب این آدم‌ها دلیل خاصی داشتید؛ مثلاً فرم خاص صورت یا شخصیت‌شان.**

در سنت پرتره‌کشی اکثر اوقات بر اساس سفارش انجام می‌شده است یا از شخصیت‌های معروف کشیده می‌شدند. مناسفانه این پیش‌قضاوت هنوز وجود دارد. هدف من از کشیدن این پرتره‌ها این نیست، البته شناختن سوزه پرتره خیلی در برداشت آن تأثیر می‌گذارد، ولی حتی اگر آن فرد را نتشخیص هنوز جذابیت زیادی می‌تواند داشته باشد. دوست دارم این‌طور فکر کنم که در درجه اول یک انسان می‌کنم و در درجه بعد او اسم و شکل و شخصیت دارد. البته دقت زیادی به شکل و شخصیت افراد می‌کنم، چون مفهوم انسان را همین آدم‌ها تشکیل می‌دهند. موارد زیادی باعث می‌شود تا فردی را برای کار انتخاب کنیم. مهم‌تر از همه شناخت است، به نظر خودم دوستایی که با آنها مصیمی هستم را بهتر می‌کنم، البته این باز برمی‌گردد به شناختی که از ویژگی‌هاو دغدغه‌های به‌خصوص آن فرد دارم. فرم صورت افراد هم خیلی اهمیت دارد، مخصوصاً در تکنیک کاردک و در این ابعاد. هر چهره‌ای را نمی‌شود این‌طور به نمایش درآورد. خیلی‌وقت‌ها پیش می‌آید که چهره فردی موجب شوق برای نقاشی می‌شود. حتی قبل از شروع به

❖ **چهره افراد بسیار مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد. وقتی یک چهره می‌بینیم، اطلاعات خیلی زیادی از آن می‌گیریم. اکثر اوقات هم متوجه آن نیستیم، خیلی از این عکس‌العمل‌ها هم ناخواسته هستند. مثلاً اگر چهره ناراحتی ببینیم ناراحت می‌شویم، یعنی در شیمی بدن ما هم تأثیر می‌گذارد. ما در چهره ریزترین جزئیات را می‌بینیم که بسیار اهمیت دارند**

کار جای تاش‌های قلم را پیش‌بینی نمی‌کنم. سوزمه‌ها خیلی به کار من انرژی می‌دهند ولی زیاد پیش می‌آید که فردی موجب شده که به‌خطر کشیدش وارد سبک جدیدی شوم. کنکاش در روان آدم‌ها و تحلیل طرز فکر و گیرهای شخصیتی‌شان را دوست دارم. ❖ **رنگ قرمز لک‌شده روی صورت‌ها از جمله صورت خودتان از چه می‌گویند؟** به‌طورکل پوست برای من خیلی مهم است. پوست روکش و محافظی است که مکانیسم درونی را می‌پوشاند ولی تاحدی هم آن چیزی که زیرش است را نشان می‌دهد. به نظر من رنگ پوست بسیار پیچیده است. معمولاً سعی می‌کنم که از رنگ خود پوست استفاده نکنم و در عوض از لکه‌هایی استفاده کنم که نهایتاً حالت پوست را بسازد. رنگ و کیفیت پوست هم برای من اهمیت زیادی دارد. در هنر غرب پوست روشن را زیاد بازنمایی کرده‌اند تا حدی که آن رنگ تبدیل به یک استاندارد شده است. ولی قسمتی از هدف من این است که رنگ پوست آدم‌های ایرانی را بیشتر بشناسم و بیان کنم. البته

تجسمی

مکعب سفید

بزرگداشت مهدی اخوان ثالث

در «آرت ستنر»

شعر، خط، موسیقی و تأثیر در یک نمایشگاه

پریسا امیرقاسم‌خانی

میان جمعیت، مردانی سپیدپوش به آرامی قدم برمی‌دارند. رنگ‌ها در فضا پخش شده‌اند ولی هوا سرد است. نور گرمی به دیوار می‌تابد. مردان سپیدپوش در گلوله‌های درشت‌برف فرو رفته‌اند. با هر قدم مردان، سرما تا مرز استخوان‌های نفوذ می‌کند. یکی از آنها پرندهای در قفس دارد، دیگری‌سازی در دست؛ آن طرف چتری‌پاز است. تا چشم کار می‌کند همه‌جا در هاله‌ای از سپیدی‌های بی‌رنگ محو شده است. در نگاه‌های به‌زنده، انگار سلام‌ها گ می‌شوند. ناخودآگاه می‌خوانم: «زمنستان است و هوا پس ناچون‌مردانه سرد است.ای... دمت گرم و سرت خوش باد... سلام را تو پاسخ گوی...»

همزمان با هشتادوپنجمین سالگرد تولد مهدی اخوان ثالث، نمایشگاهی ترکیبی از شعر، خط، موسیقی و تئاتر در مجموعه آرت‌سنستر برگزار شد. در روز افتتاحیه این نمایشگاه، دیوار گروه موسیقی به سرپرستی و آهنگسازی یاسر بیات با آواز امیر بهمنش، نی عرفان شهرآبادی، ناز و غد سعید آذرنوش، تنبک مسلم میرشفیعی و کمناچه یاسر بیات، شعر از«مستان» اخوان را اجرا کردند. در روزهای سوم و چهارم برایای نمایشگاه هم تعدادی از بازیگرها به اجرای شعر زمستان پرداختند.

طی برگزاری مراسم در گالری موزه ملک، انبوه جمعیت ایستادند. در میان آنها احسان آقایی، رئیس موزه هنرهای معاصر، کاظمی منشاو وزیر ارشاد، علیرضا سمیع‌آذر، کوروش شیشه‌گران، صداقت جباری، عین‌الدین صادق‌زاده، امیرصادق تهرانی، الهه خاتمی، رضا نامی، مدیر موزه بانک پاسارگاد،امیراحمد فلسفی،علی‌اکبر شکرچی، حسن ناهید، احمد آریامش، جلال متولی، جمعدعلی روح‌ااهی، عنایت‌الله‌نظری‌نوری،عبدالحمیدپازوکی، حمید سبزواری، سهیل محمودی، امامی، طرابت‌پور، بخشایشی و... حضور دارند.

❖ **در تاریخ نقاشی، پرتره‌ها منعکس‌کننده عواطف و نشان‌دهنده شخصیت و خلیات فردی انسان‌ها هستند. شما چیزی فراتر از این منظور را در ذهن داشتید؟** پرتره تأثیرات متنوعی می‌تواند داشته باشد. ما همیشه پیش‌قضاوت‌های خودمان را به گالری می‌بریم. مثلاً در یک پرتره یک تپیی می‌بینیم که می‌شناسیم و ویژگی‌های آن تپب را به آن آدم نسبت می‌دهیم. در عالم هنر مشکلی پیش نمی‌آید چون رسالت هنر لزوماً گفتن حقیقت نیست. یا مثلاً یک فرد به‌طور طبیعی ابروهای اخمو دارد ولی خودش اخلاق و گرمی است. در پرتراش ممکن است این‌طور برداشت شود که او آدم بداخلاقی است. البته همین تضاد ممکن است موضوع خوبی برای چهره‌نگار باشد ولی به‌طور کل شاید بهتر باشد که این‌طور فکر کنیم که یک آدمی ممکن است وجود داشته باشد، با ویژگی‌هایی که از آن پرتره برداشت می‌کنیم. در دنیای سینما چهره بازیگران بر اساس نقششان در فیلم انتخاب می‌شود. مثلاً ما از همان ابتدای فیلم می‌توانیم از روی چهره بازیگر حدس بزنیم که اوایل فیلم شخصیت مثبتی است ولی در نهایت خیالت می‌کند یا مثلاً نکته فیلم دیگر این است که شخصیتی چهره منفی دارد ولی در نهایت رفتار بدی از او سر نمی‌زند. این در حالی است که شخصیت خود بازیگران ممکن است هیچ ربطی به شخصیتشان در فیلم نداشته باشد. به همین جهت بنظر من می‌شود نمادین به چهره نگاه کرد، ولی اگر دنبال حقایق بیشتر هستیم به شکل و حالت چهره نمی‌توان اطمینان کرد.

❖ **چرا پرتره‌هایتان کمتر به بیننده خیره می‌شوند تا حدی که کارها را به نگاهی عکاس نگاه‌شبیبه می‌کند.** البته از ۱۰ تا کار در این نمایشگاه پنج‌نقاشان با مخاطب چشم‌توچشم می‌شوند. برخورد چشم‌توچشم با پرتره در این ابدای خیلی سنگین است. وقتی در واقعیت یک کسی به ما خیره می‌شود، نمی‌توانیم بی‌تفاوت باشیم، معمولاً یک انتظاری از ما دارد. فرض کنیم انتظار دارد که چیزی بگوییم، یا انتظار دارد که همدات‌پنداری کنیم. کنف و بیان این فضا خیلی جذاب است، ولی دوست ندارم تمام پرتره‌هایم این‌طور باشند. من خودم به‌خاطر اینکه کمی خجالتی هستم دوست ندارم با آدم‌ها زیاد چشم‌توچشم شوم، البته این موضوع شاید با پرتره‌شان راحت‌تر چشم‌توچشم می‌شوم. ولی ترجیح می‌دهم افراد را نگاه کنم و آنها متوجه نشوند. مثلاً وقتی یک کسی در فکر خودش فرو رفته، دوست دارم بدون مزاحمت نگاهی از او بزدم و این یک فضایی می‌سازد برای دیدن یک چهره و لزوماً سوزه از بیننده انتظاری ندارد. این تجربه سبک‌تری است که جذابیت خودش را دارد.

❖ **راستی چرا بیشتر چهره مردان را می‌کشید؟**

خیلی از دغدغه تصویری من در چهره مردان بهتر پیاده می‌شود، مثلاً بازی‌های هندسی و فرمی که دوست دارم انجام بدهم در چهره مردان جایگاه بهتری دارد. علاوه بر این مردان با چهره خود راحت‌ترند، در حالی که زن‌ها به‌ندرت از پرتره‌شان راضی می‌شوند. البته دلیل مهم دیگری هم هست و آن این است که من مردان را خیلی بهتر می‌شناسم. در سبک‌هایی که کار می‌کنم، بیشتر تمایل به این دارم که چین‌چروک و برجستگی‌ها را پیدا کنم و روشن‌تر تمرکز بیشتری کنم.

است که خیلی‌ها دیدند، من هم دیدم ولی من سعی کردم آن را در معرض دید عموم بگذارم. ایده نخستین نمایشگاه از یادکاری که با بخار روی شیشه نقش می‌پندد، آمده است.» در ابتدا مهدی صوتی به پیمان پیروی خطاط پیشنهاد کرد تا چند اتود از شعر زمستان اخوان بزند. آنها پس از چند روز مشورت با مخاطب باشد. استقبال از این پروژه بسیار به هدف اصلی رسیدند. پیمان پیروی در این‌باره گفت: «تکنیک اجرای کار مناسب با مضمون شعر اخوان است. یک طیف آبی و خاکستری، روی زمینه سفید که بندهایش با کاردک و قلم بوجود آمده‌اند، وجود دارد. هدف ما خلق اثری ساده و روان بود که پیچیدگی ندارد»

ادامه از صفحه ۹

موزیکال انگلیسی، ساخت وطن

شاکری: برای من هم ریسک بود. اینکه حالا اگر مشکلی برای این اجرا پیش بیاید ممکن است دیگر نتوانیم کار کنیم. حتی یک زمان به آقای رحمانیان گفتم اگر قرار باشد اتفاقاتی بیفتد و اجرا دچار مشکل شود من اعتبار کاری‌ام را نمی‌گذارم. همه ما ریسک را پذیرفتیم. من تجربه‌ام در موسیقی و سینما بیشتر است. خدا را شکر اتفاقات خوبی هم در این دو حوزه برایم رخ داد. با آقای احمد پزمان موسیقی فیلم «باران» را کار کردم. در موسیقی فیلم «خانه‌ای روی آب» حضور داشتم. با آقای شهرام در وقتی همه خوب بودند بدون اسم همکاری کردم. در این سال‌ها با اسم مستعار کار کردم. اما تجربیاتی بود که دوطرف می‌پذیرفتیم یک ویژگی را در هم بشناسیم و معایبی را حل کنیم. هرغه اول من موسیقی نبوده است. احتیاج داشتم در هر کاری که هستم کمک بیشتری شود و حمایت کنند تا انرژی بیشتری بگذارم. این یک واقعیت است. ممکن است خواننده‌های زن بسیار خوبی داشته باشیم که روی صحنه دیده نشدند. اما اتفاقی که در روزهای آخر اسفند افتاد این است که چند قابلیت دسته‌جمعی ثمر بسیار خوبی داشت. خوشحالم که اعتماد کردم و ریسک را پذیرفتم و امیدوارم تا پایان راه بتوانیم همان‌طور که گفתי در اتفاقات خوب روی صحنه باز شود.

❖ **اما آدم‌های خاطربوایی هستیم. اگر آهنگی که دوست داریم را کسی بازخوانی کند، کمی به ذائقه‌مان نخورد شروع به پس‌زدش می‌کنیم. این اتفاق ممکن بود برای تنظیم‌های شما هم بیفتد.**

صفرایان: فکر می‌کنم با انتخاب‌های خوبی که کردیم این اتفاق نیفتاد. اشکان خیلی خوب ترانه‌ها را انتخاب کرد. ما هم در گروه موسیقی اقتدر روی این تنظیم‌ها کار کردیم که فکر می‌کنم پذیرش خیلی سخت نبود و باید رخ نمی‌داد. من که تا به حال فیدبک منفی نگرفتم. ما همه پارامترها را بهترین انتخاب کردیم و بهترین‌ها را در کنار هم قرار دادیم.

❖ **همه ترانه‌ها دوباره تنظیم شدند؟**

صفرایان: همه این ترانه‌ها تنظیم‌های خوبی داشتند و اتفاق خاصی برای تنظیم بردشان نیفتاده است. ما تالشمان را کردیم همان تراک‌ها را کمی مدرنیزه و به فضای امروزی نزدیک کنیم. باید هم سطح توقع کسانی که سال‌ها با این آهنگ‌ها زندگی کردند برآورده می‌شد و هم برای آنهایی که برای اولین‌بار آنها را می‌شنوند جذابیت می‌داشت. در برخی تراک‌ها عیناً ریتم را نگه داشتیم و در برخی از تراک‌ها سعی کردیم با انتخاب گام با موسیقی‌اش رنگ و لعاب دیگری و بدھیم و اجرای دیگری از این تراک را داشته باشیم که متنوع باشد. فکر می‌کنم موفق هم بودیم.

❖ **این ترانه‌ها چطور انتخاب شد؟**

خطیبی: دوست‌شان داشتیم. همین. چون هر چه بگویم حرف است. بیست‌و‌هشتادوی تیراک آهنگ انتخاب شده بود که در نهایت به این ۱۱ ترانه رسیدیم. یکسری را ما انتخاب کردیم و برخی را هم به خاطر دل آقای رحمانیان MONY اجرا شود، چون برای کنسرت بهتر بود، اما آقای رحمانیان خواست که The winner Takes it All در کنار بلند آنچه رخ داد نتیجه همراهی همه ما و روند دراماتیک داستان بود. من خیلی دلم می‌خواست از «پیراجرد» کاری را انتخاب کنیم اما نمی‌توانستیم با این روند داستانی داشته باشیم. آنچه این تئاتر را منحصر به فرد کرده این غریب‌گنایل تقلیدپودش است. یک بحث جدی آمده است و باید با آقای رحمانیان شکل گرفته و این اجرایی شده که می‌بینید. خیلی ساخت وطن است. درست است که از روی ژانر تئاتر موزیکال برداشته شده و ترانه‌ها انگلیسی است، اما وطنی است. تئاتر ترانه‌ها هم ایرانیزه شده است. یعنی دلیل موجهی دارد که ما این ترانه‌ها را می‌خوانیم.

❖ **به‌نظر در اجرا هم ترانه‌های سختی است. قدرت زیادی می‌خواهد که خواننده بتواند آن را درست روی صحنه اجرا کند؟**

صفرایان: خیلی. من می‌خواستم درباره اشکان از برخی از دوستان هنرمندم که در این چند شب مهمان ما بودند بگویم و در کنارش نظر خودم را بگویم که خواننده‌ای است که بازیگری را خوب بلد است. اولین کسی هم هست که در این عرصه دیدیم که این اتفاق برایش افتاده است. در بین بچه‌های سینمایی کمتر کسی این دو ویژگی را با تعادلی خوب در کنار هم ندارد. لافغاهی در جامعه موسیقی ایجاد شده بود که همه از فوق‌الطبیعت‌ها و بازیگران دوست داشتند سمت موسیقی و خوانندگی بیایند. معمولاً همه آمده بودند و موفق هم نبود و فضایی را به وجود آورده بود که فکر می‌کردم این اتفاق به شکل صحیحش هیچ‌وقت رخ نخواهد داد. هر چند در همه دنیا اینگونه است بسیاری از بازیگرانی که وارد عرصه خوانندگی شدند موفق نبودند. وقتی داشتم به این کار می‌آمدم خیلی از دوستان هنرمندم می‌گفتند مطمئنی که می‌خواهی چنین کاری کنی؟ این تراک‌ها تراک‌های سختی هستند و از خوانندگی که خواننده می‌کنی مطمئنی؟ ما طمع‌ها که آمده بعد از دیدن اجرا با من تماس گرفتند و از اشکان تعریف می‌کردند.

❖ **باید یک نکته دیگری را درباره اشکان خطیبی بگویم و آن هم این است که ریسک کرده و جازا بازیگری تئاتر سرمایه گذاشته است؛ اتفاقی که کمتر در تئاتر می‌افتد و شاهد هستیم کمتر سرمایه‌گذاری راضی به سرمایه‌گذاری در تئاتر می‌شود.**

خطیبی: فقط در تئاتر نیست. در سینما هم هست. ما یعنی کسانی مثل من و بهروز صفاریان. چون احساس قربان زیادی از ما دارم. حر این سال‌ها کارهای زیادی کردیم که دیگران از آن بهره بردند. یا کارهایی کردیم که از زمان خودش جلوتر بوده و ارزشش درک نشده است. فقط کار کردیم و نفعش را کسانی دیگری بردند.

صفرایان: جریان‌هایی را راه انداختیم که نفعش را کسانی دیگر دارند.

خطیبی: بله. در چند سال اخیر تصمیم گرفتم روی کارهایی که به آنها معتمد انرژی بگذارم و به فکر سرمشان، مثل اتفاقی که برای ترفکب افتاد. معتمد بودن می‌شود برای جوان‌های ایرانی موسیقی استاندارد ی ساخت و اتفاقاً ش و هشت هم نباشد و هیچ خواننده مهم و معروفی هم آن را نتواند. اتفاق هم افتاد. درباره این کار هم معتمد بودم می‌شود یک موزیک درست را به صحنه برد بدون اینکه کسی که آن را می‌شنود انگلیسی بلدند و بلتش گران است. سعی می‌کنم در این مدت انرژی خودم را روی طرح‌هایی بگذارم که در ذهن دارم. پیشنهاد هم به‌روز هم همین بود که از این به بعد برای خودت انرژی بگذار. اگر دنبال کاری هستی از ابتدا بیا و با انتهایش هم سر حرفت بمان. در همه دنیا هم همین‌طور است. مارک والبرگ یک بازیگر اکشن است و مدیر تولید یک سریال می‌شود. تصمیم گرفتم وقت زندگی‌ام را سر کارهایی که به آنها اعتقاد دارم بگذارم. در گام نخست همکاری‌ام با بهروز صفاریان هم خدا را شکر شرمنداش نشدم. یک‌جورهایی به او ور زدم. رهبر ارکستر محمد اصفهانی با فریدون آسریی یون به اندازه کافی اهمیت دارد که بعد از ۱۰ ساله روی صحنه نبوده‌م. باید و سرپرست کسرتی شود که در کنار دو بازیگر اجرای ارابه‌ها کنند. این ریسک بود. اعتقاد به این داشتم و این اعتقاد در همه گروه هم به وجود آمد. راز موفقیت آدم‌هایی مثل محمد رحمانیان هم این است. نوازنده‌های این گروه را نباید فراموش کرد! ارش سعیدی را دست‌کم نگیرید. پهنود فدوی، فرشاد حساسی، علی بیرنگ... و هر کدام در جایگاه خودشان آدم‌های درجه‌یک هستند. روش درست رشد این هنرمندان این است که خودخواهانه رفتار کنند. اول فکر کنیم که این اتفاق باعث پیشرفت خودمان می‌شود و بعد به فکر دیگران باشیم. البته خدا دارد اینجا یک نکته‌ای را بگویم که شاید از ابتدا هیچ‌وقت فرصت نکرد به آن اشاره کنم. سرمایه‌گذار ما خیلی کمک کرد و هیچ جای کار اجازه نداد تا احساس کمبود کنیم. در چنین کاری که موسیقی رکن اصلی است مهم‌ترین چیز شنیدن صدای خوب و داشتن تجهیزات کافی است. ما هیچ‌وقت کمبود هیچ چیزی را احساس نکردیم و این باعث شد تا گر حواشی نشویم و به اصل کار بپردازیم. باید یک تشکر ویژه‌ای از سرمایه‌گذارمان کنیم.